

# سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و بحران افغانستان

سیداصغر کیوان حسینی<sup>۱</sup>

صرفنظر از مباحث نظری و بنیادی که در زمینه تعریف و تبیین «بحران»، دسته‌بندی انواع بحران، تصمیم‌گیری در بحران، بررسی غایبات، اهداف و مقاصد بحران... ارائه شده است، در قالب ابتدایی‌ترین تقسیم‌بندی که برای هر بحران از لحاظ «متغیرهای ساختاری» می‌توان پیشنهاد نمود، بحران افغانستان، گرچه در نگاه اول یک «بحران داخلی» می‌باشد و اما به دلیل تأثیرگذاری آثار آن در سطح منطقه، یک «بحران منطقه‌ای» نیز می‌باشد، و چون توجه سازمان ملل و قدرتهای بزرگ را در مقاطع زمانی خاص معطوف به خود ساخته است، به عنوان یک «بحران بین‌المللی» نیز محسوب شده است. خصیصه «چندجانبه بودن» بحران افغانستان، که آن را از سطح داخلی تا بین‌المللی قابل نقد و تحلیل ساخته است، عملاً صحنه بحران را به عرصه برخورد سیاستها و ملاحظات گوناگون دولتهای منطقه‌ای و دیگر دولتهای ذی‌نفع در این بحران، تبدیل ساخته است، به همین دلیل بحران افغانستان به عنوان یکی از بحرانهای عمده منطقه‌ای نزدیک به مرزهای جمهوری اسلامی ایران، مورد عنایت خاص رهبران این کشور قرار دارد. نباید از نظر دور داشت که جمهوری اسلامی ایران در مسیر تحقق نقش ملی خود در ارتباط با بحران افغانستان، با چالشها و معضلاتی مواجه می‌باشد که برخی از آن به اهداف ملی دولتهای منطقه‌ای ذی‌نفع در بحران مزبور، بویژه پاکستان و عربستان، مربوط می‌شود و برخی دیگر، از پیچیدگی‌های خاص جامعه افغانستان نشأت می‌گیرد.

## مقدمه

تحقیقاً مطالعه ابعاد گوناگون سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قالب مکتبها و مسائل روش‌شناسی در روابط بین‌الملل، اگرچه به طور کامل، اما تا حد قابل توجهی امکان‌پذیر می‌باشد. در میان زمینه‌های کلی مربوط به مکاتب و مسائل روش‌شناسی در روابط بین‌الملل که در سه حوزه کلی «مناظرات اصلی روش‌شناسی»، «مسائل مربوط به سطح

۱. سیداصغر کیوان حسینی عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع) است.

تحلیل» و «حوزه دامنه میان‌برد»<sup>۱</sup> تقسیم‌بندی شده است، به نظر می‌رسد که حوزه آخر یعنی نظریه‌های میان‌برد، برای مطالعه سیاست خارجی ایران از سودمندی بیشتری برخوردار می‌باشد، چرا که؛ این قبیل نظریه‌ها حوزه معین و مشخصی را مد نظر قرار داده و با این محدودیت، توان توصیفی، تبیینی و احتمالاً پیش‌بینی بیشتری دارند. نظریه‌های میان‌برد در روابط بین‌الملل بسیار وسیع بوده، اما به‌طور کلی می‌توان مجموعه متنوع این حوزه را در دو دسته جای داد: نظریه‌های «کنش»<sup>۲</sup> و «واکنش».

دسته اول یعنی نظریه‌های کنش، به نحوه عمل و کنش بازیگران بین‌المللی باز می‌گردد و دسته دوم، نظریه‌هایی را مطرح می‌نماید که به نحو واکنش و رفتار متقابل بازیگران مربوط می‌شود. در میان نظریه‌های کنش، دو نوع نظریه در مطالعه سیاست خارجی ایران، سودمند است. نوع اول حول نظریه‌هایی که به چگونگی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی مربوط می‌شود که بدین ترتیب، تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران، فرایندی پیچیده و پُرمتغیر است. نوع دوم نظریه‌ها، به چگونگی ارتباط رفتار سیاست خارجی و ماهیت نظام سیاسی ارتباط پیدا می‌کند و که دوران پس از انقلاب اسلامی و نظام سیاسی جدید، زمینه جالبی برای مطالعه در این خصوص را فراهم آورده است.<sup>۳</sup>

شایان ذکر است که این دو نوع نظریه، یعنی نظریه مربوط به تصمیم‌گیری و نظریه مربوط به ارتباط نظام سیاسی و نوع رفتار خارجی، در شناخت مسائل مربوط به رفتار دیگر کشورها، بویژه همسایگانی چون افغانستان، کارایی خاصی دارد: از یک سو فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با افغانستان، فرایندی پیچیده بوده و دربرگیرنده نهادها و سازمانهای متعدد می‌باشد، و از سوی دیگر؛ بحران افغانستان به عرصه ویژه‌ای در زمینه برخورد سیاست خارجی ایران با الگوهای رفتار خارجی دیگر کشورها، چه در سطح منطقه‌ای و چه بین‌المللی، تبدیل شده است و در این «فرایند برخورد متقابل»، شواهد و قرائن فراوانی در مورد ارتباطات موجود میان نظام سیاسی و نوع رفتار و

1. Middle Range

2. Action

۳. سیدمحمدکاظم سجادیپور، «نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعه سیاست خارجی ایران: چارچوبی برای تحلیل»، مجله سیاست خارجی، سال نهم، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۴)، صص ۲۵-۱۳.



سیاستگذاری خارجی هریک از بازیگران مزبور، قابل شناسایی می‌باشد.

در زمینه بررسی سیاست خارجی ایران در مورد افغانستان و بحران جاری در آن، باید ابتدا به چند نکته توجه کرد: افغانستان در حافظه تاریخ معاصر، همواره به‌عنوان بخش لایتجزایی از «قلمرو فرهنگی» ایران جای داشته است.<sup>۱</sup>

به کلام دیگر؛ وجود حوزه‌های متعددی از علقه و مشترکات تاریخی، مذهبی، فرهنگی و زبان که تماماً در بستری از «قربان جغرافیایی» معنا می‌یابد، دو ملت ایران و افغانستان را با پیوندهای عمیق و ناگسستنی به هم متصل ساخته است، به گونه‌ای که همواره وقوع هر نوع تحول فکری، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی در یکی از این دو کشور، به‌طور مستقیم بر تحولات کشور دیگر نیز اثر داشته است. علی‌رغم وجود چنین شرایط مساعدی برای تحقق نوعی «همگرایی» میان دو کشور، همواره ترفندهای صادره از سوی دولتهای سلطه‌طلب غربی و شرقی، که در ادبیات مربوط به مباحث «همگرایی»<sup>۲</sup> تحت عنوان «سیستم نفوذکننده»<sup>۳</sup> نام برده می‌شود، فضای حاکم بر روابط متقابل این دو کشور را تحت تأثیر قرار داده است، تا حدی که در مقطع جنگ سرد، این دو کشور همسایه عملاً به دو نقطه تماس و تقابل دو بلوک تبدیل شدند و مؤلفه‌های «ساختار نظام بین‌الملل» به‌عنوان متغیرهای مؤثر و حاکم بر الگوی رابطه متقابل دو دولت، تعریف می‌شد.

نکته مهم این است که در کنار حوزه‌های مشترک جاری میان ایران و افغانستان، تحولاتی که بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی اتفاق افتاد چون شکل‌گیری جمهوری‌های تازه استقلال یافته بویژه در مرزهای ایران و افغانستان، نگرش جدید آمریکا و اروپا به آسیای مرکزی - قفقاز و بویژه آسیای جنوب غربی، بروز برخی تحولات در صحنه داخلی کشورهای پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان به عنوان قدرتهای منطقه‌ای نافذ در مسائل جاری افغانستان، فعال شدن گرایش ایران به اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای چون اکو که همگام با آغاز موج جدید بازسازی اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران بود، طبعاً ملاحظات

1. Rasul Bakhsh Rais, «Afghanistan and the Regional Power», Asian Survey, Vol. XXXII, No.9 (Sep, 1993), p.916.

2. Integration

3. Intrusive System



سیاسی و اقتصادی جدیدی را در چارچوب روابط خارجی کشور اسلامی مان با دیگر کشورهای منطقه بویژه افغانستان مطرح می‌نماید که در هر تحلیلی در باب بررسی الگوی رفتاری ایران با بحران افغانستان غیرقابل اغماض می‌باشد.

## ۱. نگاهی کلی به تاریخچه روابط سیاسی ایران و افغانستان (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی)

تاریخ سرزمینی که امروزه به نام افغانستان خوانده می‌شود، سرشار از حوادثی است که در صحنه روابط فی‌مابین مردم و رهبران دو سرزمین ایران و افغانستان رخ داده است. عناوینی چون غزنویان و غزنه، سلجوقیان، دولت صفوی و قبایل پشتون ابدالی، میرویس خان هوتک و گرگین خان، اشرف هوتک و نادرشاه افشار، احمدخان ابدالی (درانی)<sup>۱</sup> و ... تماماً حکایت‌کننده فراز و فرودهایی است که در صحنه روابط درهم تنیده این دو کشور وجود دارد، نوعی آمیختگی که علی‌رغم نفوذگذاری قدرتهای غربی و حتی جدایی خاک افغانستان از ایران، کماکان جریان دارد.

ایران نخستین کشوری بود که پس از استقلال رسمی افغانستان، آن کشور را به رسمیت شناخت و بلافاصله روابط دیپلماتیک خود را با آن دولت آغاز کرد. این روابط تا پایان حکومت ظاهرشاه (۱۳۵۲) در سطح عادی جریان داشت. اما بعد از توسعه نفوذ گروههای وابسته به شوروی در این کشور و ملموس شدن خطر توسعه‌طلبی کمونیسم در دولت کابل، دولت ایران توجه بیشتری را نسبت به افغانستان مبذول داشت و متعاقب آن کمکهای اقتصادی فراوانی را متوجه آن کشور ساخت.

به‌طور کلی می‌توان گفت که حجم سرمایه‌گذاری اقتصادی و کمکهای مالی دولت ایران در مورد افغانستان، فراتر از مجموعه کمکهایی بود که شوروی در عرض ۲۰ سال پیش از

۱. در رابطه با تاریخ روابط ایران و افغانستان، مراجعه به منابع ذیل مفید می‌باشد:

Hafizullah Emadi, *State, revolution and Superpowers in Afghanistan*. (New York: Praeger, 1990).

- ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵).

- مری لوئیس کلیفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه محسنیان (تهران: آگاه، ۱۳۶۵).

آن به کابل تخصیص داده بود. با توجه به جایگاه ایران در سیاستهای منطقه‌ای آمریکا (در دهه ۷۰) و تحرکات فراوان کمونیستهای وابسته به شوروی در افغانستان، می‌توان گفت که در اواسط دهه هفتاد روابط دو کشور در حال شکل‌بندی نوینی قرار داشت که وقوع دو حادثه مهم موجبات به‌هم‌ریختگی این وضعیت نوپا شد: سقوط داوود در آوریل ۱۹۷۸ و وقوع انقلاب اسلامی در ایران.<sup>۱</sup>

در پایان این قسمت از بحث باید به نکته مهمی در روابط دو کشور توجه نماییم، نکته‌ای که در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. «مسئله آب هیرمند و نوسانات آن» موضوعی قدیمی است که در مقاطع زمانی مختلف روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار داده است. در خلال ۹۰ سال گذشته، بحران هیدروپلیتیکی دریاچه هامون و تنها رود دائمی آن یعنی هیرمند که دهمین رود بزرگ آسیا شمرده می‌شود، و بویژه شاخه اصلی آن یعنی «پریان مشترک» که مرز بین‌المللی دو کشور را تشکیل می‌دهد، از محورهای شدیداً حیاتی در روابط دو کشور بوده است. گرچه دولت متنفذ ایران در دهه هفتاد شماری از اختلافات در مورد مسائل آبی و سرزمینی خود را با همسایگان به سود خود حل و فصل کرد، همانند بازپس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی در خلیج فارس (۱۹۷۱) و تعیین مرزهای رودخانه‌ای با عراق روی خط تالوگ اروندرود، اما برخورد بسیار ضعیف این دولت در زمینه حل اختلافات آبی و سرزمینی با افغانستان شگفت‌آور است. در این رابطه لازم به توضیح است که در ۱۹۷۳ دولت ایران پیمانی را با افغانستان امضا کرد که به موجب آن سهم ایران از آب هیرمند، کمتر از یک‌سوم سهمی بود که کمیسیون حکمیت مک‌ماهون در ۱۹۰۵ برای ایران در نظر گرفته بود. قرارداد مزبور به دلیل بروز کودتای کمونیستی در افغانستان، نهایتاً به تصویب دولت این کشور نرسید و قانونی نگردید.

لازم به ذکر است که در این شرایط زمانی، دولت ایران حاضر بود که در جهت جذب کابل به اردوگاه غرب و تضعیف نفوذ شوروی بر این کشور، کمکهای دیگری را نیز به دولت افغانستان ارائه نماید، کما اینکه از سوی شاه ایران یک کمک اقتصادی ۳۰۰ میلیون دلاری

۱. آنتونی هایمن، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری (تهران: ۱۳۶۷)، صص ۸-۶۷.

برای کابل در نظر گرفته شد و امتیاز راه دسترسی کابل به خلیج فارس و دریای عمان از طریق راه شوسه و راه آهن را نیز به آن کشور اعطا کردند.<sup>۱</sup>

## ۲. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مورد افغانستان

چارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در مورد افغانستان و تحولات جاری در آن، به مقاطع مختلف زمانی قابل تقسیم می‌باشد. مسلماً بحث در مورد اصول اولیه و ثانویه الگوی رفتار خارجی جمهوری اسلامی ایران در این رابطه، منوط به بررسی این الگوی رفتاری در مقاطع مختلف می‌باشد:

### الف) از اشغال افغانستان توسط شوروی تا خروج نیروهای این کشور

در این مقطع زمانی به طور کلی می‌توان محورهای مورد توجه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در محورهای ذیل خلاصه کرد:

- مخالفت با اشغال نظامی افغانستان: در برابر اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد شوروی در ششم دی‌ماه ۱۳۵۸، جمهوری اسلامی ایران اولین کشوری بود که از خود عکس‌العمل نشان داد و به مخالفت با آن پرداخت. در این مقطع زمانی طراحی و اعمال «دیپلماسی فشار» بر رژیم حاکم بر افغانستان به‌طور مستقیم و در نتیجه بر اتحاد شوروی به‌طور غیر مستقیم (به منظور خروج از خاک افغانستان) عملاً نگرش محوری دستگاه سیاست‌گذاری خارجی ایران را تشکیل می‌داد. علاوه بر آن، جمهوری اسلامی ایران با هرگونه مذاکره‌ای که به حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان احترام نگذاشته و به هر طریق منجر به رسمیت شناختن رژیم مارکسیستی در آن کشور می‌گردید، مخالفت می‌کرد.<sup>۲</sup>

۱. م. ک:

- بیروز مجتهدزاده، «آب، محیط زیست و ژئوپلتیک»، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۳ (پاییز ۷۴)، صص ۶-۸۳۴.

- بیروز مجتهدزاده، «هیرمند و هامون در چشم‌انداز هیدروپلتیک خاور ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۰۲-۱۰۱، (بهار و اسفند ۷۴)، صص ۳۷-۳۳.

۲. ناصر مستوری‌کاشانی، افغانستان، دیپلماسی دو چهره (تهران: ایران‌شهر، ۱۳۷۱).



لازم به تذکر است که مخالفت همه‌جانبه جمهوری اسلامی ایران با اشغال افغانستان، در شرایطی مطرح بود که شوروی از طریق اشغال سرزمین همسایه، عملاً در حوزه‌ی ویژه‌ی امنیتی ایران قرار گرفته بود و دائماً می‌توانست از راههای مختلف چون تحریک اشرار منطقه در نقاط مرزی ایران و یا به‌وسیله دامن زدن به فضای بحرانی بلوچستان پاکستان به صورت حمایت از تجزیه آن به نفع یک رژیم طرفدار شوروی، جبهه‌ی جدیدی از بحرانهای امنیتی - دفاعی را در سوی دیگری از مناطق مرزی ایران پدید آورد. اما علی‌رغم امکان وجود این تهدیدات، دولتمردان ایران پیشنه‌های مسکو در زمینه «تحویل سلاحهای سنگین و استراتژیک به تهران» و «اعمال محدودیت در روند تحویل موشکهای دوربرد و هواپیماهای پیشرفته به عراق»<sup>۱</sup> را نپذیرفتند و حاضر به رعایت تسامح و تجدیدنظر در مواضع و دیدگاههای خود نسبت به مسئله‌ی افغانستان و حمایت از مواضع گروههای جهادی نشدند.

#### تأکید بر «راه‌حل سیاسی» به عنوان تنها کار و ساز تحقق صلح در افغانستان

جمهوری اسلامی ایران از ابتدای وقوع بحران در افغانستان اشغال شده، تنها شیوه یا کار ویژه‌ای را که می‌توانست زمینه‌ساز صلح و آرامش در جامعه آشوب‌زده افغانستان باشد، در راه حل سیاسی و نفی راه‌حل نظامی شناسایی کرده بود. «در حقیقت ایران به‌عنوان یک کشور همسایه که با علقه‌هایی فراتر از مرزهای مشترک با افغانستان پیوند دارد، در برابر وضعیت این کشور، از ابتدا سیاست دوسویه‌ای را اتخاذ کرده است... کمکهای انسان‌دوستانه به مردم افغانستان، ... و در عین حال ترغیب گروههای متخاصم در افغانستان به حل اختلافات خود از طریق مذاکره و راههای صلح‌آمیز... (علاوه بر این) تمام گروههای افغان و کسانی که نسبت به وضعیت افغانستان نگرانی دارند، باید این حقیقت را دریابند که صلح و ثبات در افغانستان از طریق جنگ اعاده نمی‌شود...»<sup>۲</sup>

۱. م. ک: علی خرم، «افغانستان و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۳ (بهار ۱۳۷۵)، ص ۲۸۴.

۲. م. ک: سخنان نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در شورای امنیت سازمان ملل (۱۷ اکتبر ۱۹۹۶)، فصلنامه مطالعات سازمان ملل متحد، سال اول، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۵)، ص ص ۳-۱۲۲.



نکته قابل تأمل این است که همگام با به درازا کشیده شدن جنگ داخلی افغانستان، طرفداران راه حل سیاسی بحران افغانستان در کشورهای ذی نفع، حتی در میان نمایندگان کنگره آمریکا، قدرتمندتر می شدند.<sup>۱</sup>

### - حمایت از مواضع و آرمانهای ملت افغانستان در کنفرانسهای بین المللی

در بهمن ماه ۱۳۵۸ کنفرانس فوق العاده وزرای خارجه کشورهای اسلامی در خصوص بحران افغانستان، از حضور هیأت نمایندگی رژیم کابل در کنفرانس جلوگیری کرد، اما در فروردین ۱۳۵۹ (آوریل ۱۹۸۰)، که بار دیگر کنفرانس مزبور در اسلام آباد تشکیل شد، نمایندگان گروههای جهادی به پیشنهاد ایران و تحت پوشش هیأت ایرانی در مذاکرات شرکت کردند. مسلماً این شیوه برخورد مسئولین دیپلماسی ایران نقش فراوانی در آشنایی اولیه مجامع بین المللی با رهبران گروههای جهادی بازی می کرد.

لازم به ذکر است که برخورد فعال جمهوری اسلامی ایران با مسئله افغانستان در جریان کنفرانس مذکور، باعث شد که از سوی کنفرانس، هیأتی سه نفره متشکل از نمایندگان ایران، پاکستان و دبیرکل کنفرانس اسلامی، مامور یافتن راه حلی منطقی برای حل و فصل بحران افغانستان شد. هیأت پیش گفته پس از تشکیل جلساتی که با احزاب افغانی در تهران و ژنو ترتیب داد، اعلام داشت که در صورتی که رژیم حاکم بر افغانستان به عنوان یکی از طرفهای درگیر و نه به عنوان دولت آن کشور، در مذاکرات شرکت جوید، حاضر است با نمایندگان آن مذاکره نماید.<sup>۲</sup>

چهره دیگر حمایتهای دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران از آرمانهای ملت محروم افغانستان، در ارتباط با «جنبش عدم تعهد» معنا می گیرد. مواضع اصولی ایران در سلسله اجلاسهای این جنبش از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶، تأثیرهای فراوانی را بر فضای حاکم بر این اجلاسها و نگرش آن در مورد مسئله افغانستان، برجای می گذاشت. در ادامه بحث، به برخی از مهمترین

1. Karlernst Ziem, «The Afghanistan - Conflict in its Regional Context», *Iranian Journal of Int.Affairs*, Vol.II.





موارد فوق اشاره می‌شود: در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد که در فوریه ۱۹۸۱ در دهلی‌نو گشایش یافت، در پیش‌نویس اعلامیه نهایی جلسه مزبور، تنها به اشاره‌ای ضمنی نسبت به بحران بستنده شده بود، اشاره‌ای در قالب جملات ذیل: «استعمال زور در روابط بین‌الملل و تجاوز یا مداخله در امور داخلی کشورهای مستقل و آزاد، مجاز نیست».

این شیوه برخورد اجلاس با مسئله افغانستان، بشدت مورد اعتراض ایران قرار گرفت و خواهان خروج نماینده رژیم کابل از صحنه کنفرانس شد. لازم به ذکر است که اجلاس مزبور همزمان با اشغال افغانستان توسط نیروهای نظامی شوروی تشکیل شده بود.

هفتمین کنفرانس سران جنبش عدم تعهد در مارس ۱۹۸۳ در دهلی‌نو برگزار شد. گرچه در این کنفرانس مسئله افغانستان جایگاه خاص و اهمیت قابل ملاحظه‌ای نداشت، اما جمهوری اسلامی ایران کماکان بر شرط اساسی «برآوردن خواست ملت افغانستان» به عنوان تنها راه‌حل مسئله افغانستان تأکید کرد. هشتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در اول سپتامبر ۱۹۸۶ در حرازه پایتخت زیمبابوه گشایش یافت. در این اجلاس رئیس‌جمهور وقت ایران با انتقاد از نهضت عدم تعهد ابراز داشت که به مسئله افغانستان نسبت به سایر مسائل مشابه آن، اهمیت مناسب داده نشده است.<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که در این سالها جمهوری اسلامی ایران از هر فرصتی در محافل و مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی برای مطرح کردن بحران افغانستان و ضرورت خروج نیروهای متجاوز و بازگشت مهاجران افغان استفاده کرده و در کلیه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، کنفرانس اسلامی و ... بر خروج نیروهای اشغالگر شوروی از خاک افغانستان رأی مثبت داده است.

#### - عدم حضور و دخالت ایران در مذاکرات ژنو

از سال ۱۹۸۲ با میانجیگری سازمان ملل، مذاکرات رودرو و نزدیک میان افغانستان و پاکستان، آغاز شد و به صورت متناوب در قالب جلسات متعددی ادامه یافت و در نهایت

۱. سیدرسول موسوی، «افغانستان و غیرمتعهدها»، مجموعه مقالات دومین همایش افغانستان، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، صص ۹-۵۹۵.



معاهدات ژنو در چهارم آوریل ۱۹۸۸ با شرکت آمریکا و شوروی به امضای طرفین رسید. جمهوری اسلامی ایران در هیچ‌یک از جلسات این مذاکرات شرکت نکرد و این موافقتنامه را مردود دانست و آن را بخشی از یک سازش نهادینه شده میان آمریکا و شوروی بر سر مسئله افغانستان قلمداد کرد، علاوه بر آن جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با مذاکرات ژنو، نسبت به نادیده گرفته شدن مجاهدین افغان برای شرکت در جلسات مذاکرات و عدم مشروعیت رژیم افغانستان برای حضور در جریان مذاکرات، بشدت معترض بود.<sup>۱</sup>

لازم به تذکر است که با وجود نارضایتی شدید مسکو از فشار دیپلماتیک ایران و اقدامات این کشور در قبال اشغال نظامی افغانستان، شوروی هرگاه صحبت از «مداخله آمریکا» به میان می‌آمد، کاملاً با ایران هم‌عقیده بود، به همین دلیل علی‌رغم عدم شرکت ایران در قرارداد ۱۴ آوریل ۱۹۸۸ در ژنو، نقش تعدیل‌کننده این کشور در حل بحران افغانستان، از نظر کرملین دور نماند. از آن پس اتحاد شوروی مذاکراتی را رهبری کرد که آغاز آن کنفرانس طائف بود. در چهارم و پنجم دسامبر ۱۹۸۸ «کنفرانس طائف» در طائف عربستان بین معاون اول وزارت امورخارجه شوروی (ورنتسلف)، سفیر شوروی در افغانستان و نمایندگان مجاهدین مستقر در پاکستان برگزار شد. این کنفرانس متعاقباً در تهران و اسلام‌آباد نیز برپا شد. مثلث طائف، تهران، اسلام‌آباد، اولاً بار دیگر توجه طرفین معاهده ژنو را به نقش ایران در پایان بخشیدن به بحران افغانستان جلب کرد و ثانیاً آرمانهای جدید رهبران شوروی را نمایان

1. Gowhr Rizvi, «Role of External Powers in Afghanistan: Towards Chaos or Political Settlement», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.1, No.4 (Winter 89-90), p.57.

به‌طور کلی چهار موافقتنامه امضاء شده در ژنو، مشتمل بر دو موافقتنامه دوجانبه از جانب افغانستان و پاکستان است که دربارهٔ ۱. اصول روابط متقابل؛ ۲. بازگشت داوطلبانه پناهندگان؛ ۳. اعلامیه دربارهٔ تضمینهای بین‌المللی که آمریکا و شوروی امضا کردند؛ ۴. موافقتنامه دربارهٔ ارتباط درونی بین امضاکنندگان برای حل و فصل اوضاع افغانستان که از سوی این کشور و پاکستان امضا شد و آمریکا و شوروی به عنوان ناظر آن را امضا کردند. در مفاد مربوط به شماره (۴)، تخلیه قوای شوروی از افغانستان ظرف ۶ ماه پیش‌بینی شده بود. م. ک:

ج. لنجافسکی، رؤسای جمهوری آمریکا و خاورمیانه (از ترومن تا ریگان)، ترجمهٔ ع. مهدوی (تهران: البرز ۱۳۷۳) صص ۹-۳۴۸.

Jalil Roshandel, «The Peace Process in Afghanistan», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.1, No.4 (Winter 89-90). pp.499-505.



ساخت. هنگامی که گورباچف تمایل کشورش را به خروج از افغانستان اعلام داشت، به این مطلب واقف بود که هیچ دولتی در افغانستان بدون حمایت ایران پابرجا نخواهد ماند. این کشور به نقش کلیدی ایران در برابر سیاست آمریکا در افغانستان واقف بود و تمایل داشت از آن به عنوان اهرمی برای توازن اوضاع در افغانستان سود جوید.<sup>۱</sup>

- حمایت از شیعیان افغانستان با تأکید بر ضرورت مشارکت آنان در صحنه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران همواره بر این مهم تأکید داشته که آینده افغانستان امری نیست که فقط به یک فرد یا گروه خاصی مربوط باشد. کل مردم افغانستان درگیر مسائل کشورشان بوده‌اند و رنجهای آن را با همه وجود حس کرده‌اند و شایستگی، قابلیت و بلوغ فکری آن را دارند که آینده کشورشان را خود تعیین کنند. مسلماً این مهم منوط به تلاش متحدانه و منسجم احزاب سیاسی و حضور تمامی احزاب سیاسی کشور در آینده سیاسی افغانستان خواهد بود. چنین نگرشی زمینه‌ساز کمک‌رسانی ایران به برخی از گروه‌های جهادی سنی و شیعی در این کشور شده است. البته نباید از نظر دور داشت که گرچه ایران حضور شوروی در خاک افغانستان را به عنوان عاملی برای تهدید امنیت ملی کشور خود تلقی می‌کرد، اما در همان حال به گروه‌های مقاومتی که از سوی آمریکا و پاکستان مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گرفتند با احتیاط و عدم اعتماد کامل نظر داشت. چنین مسئله‌ای این سوء‌تعبیر را در برخی مواقع مطرح می‌کرد که گویی منافع ایران در افغانستان تنها محدود به افغان‌های شیعه مذهب می‌باشد.<sup>۲</sup> در ارتباط با این نکته ذکر چند مطلب ضروری است:

اولاً، شیعیان در افغانستان حدود یک‌سوم از کل جمعیت این کشور را دربر می‌گیرند، و از نظر هویت قومی و نژادی به سه گروه عمده تقسیم می‌شوند: «هزاره‌ها، سادات و قزل‌باشها

۱. مستوری، همان، صص ۱۰۰-۴۴.

۲. برای بررسی برخی از این قبیل دیدگاهها، م.ک:

Dieter Braun, «Afghan Policy of the Superpowers», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.I, No.4, p.551.

البویه روا. افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۹)، صص ۳۲۲-۳۲۳.



که در این میان هزاره‌ها اکثریت جمعیت شیعیان را تشکیل می‌دهند و در عین حال همواره در این کشور محروم بوده‌اند، در واقع اگر افغانستان را فقیرترین کشور جهان بدانیم، هزاره‌ها فقیرترین مردم آن هستند. اینان مردمی سرسخت و مقاوم هستند که در قلب سرزمین افغانستان پرچم تشیع را در برابر تمامی نیروهای استعماری حفظ کرده‌اند.

از نظر توزیع جغرافیایی، از قدیم‌الایام شیعیان اثنی‌عشری تقریباً در تمامی استانهای افغانستان وجود داشته و زندگی می‌کرده‌اند و در دوره‌های اخیر در سه بخش زیر تعدد و تجمع بیشتری داشته‌اند:

- بخش مرکزی: شامل استانهای پروان، بامیان، میدان (وردک)، غزنی و قسمتی از اوزگان.

- بخش جنوب: شامل استان پکتیا (سرزمین پشتونها) و از بین اقوام این منطقه، قوم «توری» شیعه است.

بخش کابل: که در یازده ناحیه آن مردم شیعه اسکان دارند.

ثانیاً شیعیان افغانستان همواره یک اقلیت پویا و فعال در این کشور بوده‌اند. آنان در ابعاد مختلف مدیریت جامعه، نقش خود را به عنوان یک هموطن مسئول ایفا نموده‌اند، هرچند دولتهای گذشته به دلیل حاکمیت «خاندانی» آنان را در مراکز مهم و پستهای حساس و کلیدی راه نمی‌دادند و بخصوص در ارتش، نیروهای انتظامی و وزارت خارجه حضور آنان ممنوع بود، ولی با آن همه در ابعاد دیگر توانسته‌اند جبران کنند. شیعیان در زمان اشغال کشورشان، حضوری فعال در صحنه داشتند. لازم به تذکر است که بسیاری از مورخان تاریخ آغاز نهضت اسلامی در میان شیعیان را همان سالهای دهه ۱۹۶۰ می‌دانند و معتقدند که در داخل و خارج افغانستان، شیعیان اقدام به ایجاد تشکل و سازماندهی نمودند. در سال ۱۳۶۵ هشت گروه شیعی افغانستان موافقتنامه‌ای را در تهران امضا و ائتلافی را به نام «ائتلاف هشتگانه» شکل دادند. در سال ۱۳۷۰ سران ائتلاف در داخل افغانستان حزب «وحدت اسلامی افغانستان» را به وجود آوردند و نمایندگان همه احزاب و گروههای شیعی میثاق وحدت را امضا نمودند. اما پس از اندک زمانی به دلیل برخی اختلافات میان رهبران گروههای شیعی، در



نهایت؛ شیعیان به دو حزب مهم «حرکت اسلامی افغانستان» و «وحدت اسلامی افغانستان» متشعب شدند.<sup>۱</sup>

با توجه به نکات مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً تأکید فراوان جمهوری اسلامی ایران بر نقش محوری و وحدت بخش «اسلام» به عنوان مهمترین حلقه اتصال اقوام و قبایل مختلف سرزمین افغانستان و کاراترین حربه برای درهم شکستن فواصل جاری میان جناحهای گوناگون جهادی این کشور و تعصبات و کشمکشهای قومی و قبیله‌ای موجود در این سرزمین، حکایت‌کننده پرهیز دولتمردان جمهوری اسلامی ایران از تمسک و تأکید صرف بر اقلیت شیعیان دارد. ثانیاً باید توجه داشت که برخلاف تفاسیری که در زمینه حمایت ایران از گروههای جهادی شیعی مطرح می‌شود، مساعدتهای جمهوری اسلامی ایران نسبت به شیعیان عمدتاً به دلیل این است که محل استقرار شیعیان در خاک افغانستان به نقاط مرزی ایران نزدیکتر است، همانگونه که در مورد پاکستان نیز اکثریت پناهندگان و مجاهدین افغانی حاضر در آن کشور، از گروهها و افرادی تشکیل شده‌اند که در مجاورت مرز پاکستان، در خاک افغانستان مستقر هستند. ثالثاً، گرچه انقلاب اسلامی ایران تأثیر فراوانی بر بنیاد افکار حاکم بر شیعیان هزاره‌جات افغانستان داشته و موجبات رشد و تکامل جریان مقاومت در گروههای شیعی این کشور را فراهم آورده است اما هیچ دلیل و مدرکی را نمی‌توان یافت که ایران فرایند تحقق صلح جامع در افغانستان را قربانی قدرت‌یابی شیعیان در این کشور کرده باشد و از همکاری با کشورهای ذی‌نفع بویژه پاکستان، در زمینه حل و فصل مسائل مربوط به این بحران، امتناع نماید.<sup>۲</sup>

۱. م. ک.

- البریه روا، همان، صص ۸۷-۸۲.

- هادی خسروشاهی، «اسلام و تشیع در افغانستان»، مجموعه مقالات دومین همایش افغانستان، همان، صص ۶۳۳-۸.

- Oliver Roy, «The Role of the Militant Religious and Political Groups in Afghanistan», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.1, No.4 (Winter 89-90) pp.

2. Bakhsh Rais, *op.cit.*, pp.917-919.

همانگونه که حوادث بعدی نشان داد، شیعیان افغانی در هیچ یک از نهادهایی که توسط مجاهدین ایجاد گردید، چون شورا و دولت موقت، حضور نداشتند. به عبارت دیگر رهبران سنی مذهب گروههای جهادی به کوچکترین خواستههای رهبران شیعه افغانی در جریان تقسیم قدرت، توجهی نداشتند.



## - مخالفت با تقسیم افغانستان

یکی از طرحهایی که توسط آمریکا و شوروی در ارتباط با افغانستان و حل و فصل بحران داخلی در آن کشور، پیگیری می‌شد، مسئله «تقسیم افغانستان» یا سیاست «لبنانیزاسیون» در این کشور بود. طبق این طرح افغانستان به سه کشور مستقل تبدیل می‌شد که به ترتیب تحت نفوذ شوروی، پاکستان (که مورد حمایت آمریکا بود) و جمهوری اسلامی ایران قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup>

مسلماً افغانستان از نظر جغرافیای سیاسی و شاخصهای همگرایی و واگرایی داخلی، اساساً کشوری است که در ارتباط با شکل‌گیری «حرکتهای گریزاز مرکز» فوق‌العاده مستعد می‌باشد. به عبارت دیگر؛ افغانستان کشوری است مرکب از اقوام گوناگون که تنها به دلیل استراتژی قرن نوزدهم بریتانیا در برابر اتحاد احتمالی روسیه و ایران شکل گرفته است. در واقع؛ در آن مقطع زمانی، بریتانیا این کشور را چون عراق، براساس نیازهای استراتژیک و ژئوپلیتیک هند ایجاد کرد.<sup>۲</sup>

جمهوری اسلامی ایران با توجه به مطالب پیش‌گفته، از آغاز شکل‌گیری بحران افغانستان، همواره با هر ایده‌ای که موجبات تضعیف تمامیت ارضی و حاکمیت افغانستان را فراهم آورد، مخالفت کرده است؛ چرا که از نظر دولتمردان ایران وقوع این امر مطمئناً نتایج مصیبت‌باری را برای امنیت کل منطقه به دنبال خواهد داشت.<sup>۳</sup> مخالفت مزبور باعث بروز تردیدهایی در سیاست دو ابرقدرت در مورد اجرای طرح مزبور شد، بخصوص با توجه به

م.ک.: Rizvi, *op.cit.*, p. 573.

۱. سیدقیصر رضوی، «ابرقدرتها و مسئله افغانستان»، مجموعه مقالات دومین همایش افغانستان، همان، ص ۱۵۰.

۲. م.ک.:

جهان در سالی که گذشت (گفتگوی سالانه با بیروز مجتهدزاده)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، همان، ص ۱۵۰.

۳. پیامدهای امنیتی تجزیه افغانستان بعد از فروپاشی شوروی، به مراتب مهمتر می‌باشد. در صورت تحقق این مسئله، زمینه‌های لازم برای تحرک آن دسته از کشورهای همجوار که سودای بلندپروازی را در سر دارند و در پی افزایش نفوذ در سطح منطقه و دیگر کشورها هستند، هموار می‌گشت. م.ک.: آنتونی هایمن، «اهمیت افغانستان برای آسیای مرکزی»، ترجمه حسن نورایی بیدخت، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، سال سوم، شماره ۹.



جمعیت شیعه‌نشین منطقه هزاره‌جات مرکزی که نه حاضر به تخلیه این منطقه بودند و نه به عنوان پناهنده به پاکستان یا ایران می‌گریختند.

- ایجاد زمینه‌هایی برای آشنایی بیشتر افکار عمومی و اندیشمندان بین‌المللی با مسائل مرتبط با بحران افغانستان از طریق برگزاری همایش‌های بین‌المللی

اولین همایش بین‌المللی مربوط به افغانستان در دی‌ماه ۱۳۶۷ (۱۵ ژانویه ۱۹۸۹) در تهران (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه) برگزار شد. همایش مزبور از حیث تقارن زمانی، در مقطعی برگزار می‌شد که حوادث مهمی در ارتباط با بحران افغانستان مطرح شده بود: از نظر داخلی، ارتش شوروی در حال تخلیه این کشور بود، اما اقتصاد از میان رفته و آشفتگی جاری در فضای سیاسی حاکم بر این کشور، دورنمایی مبهم را برای این سرزمین ترسیم می‌کرد. در مقابل، صفوف مجاهدین مستحکم و فشرده به نظر می‌رسید؛ افکار عمومی کماکان از حساسیت بالایی نسبت به بحران جاری در افغانستان برخوردار بود؛ پیامد همکاری‌های جاری میان ایران و پاکستان در مورد بحران مزبور به سود نهضت مردم مسلمان این کشور محاسبه می‌شد و در نهایت، تمامی این مسائل در فضایی بین‌المللی که متأثر از توافق ضمنی دوا بر قدرت در زمینه حل مسئله افغانستان بود، شکل می‌گرفت.<sup>۱</sup>

سخنرانان همایش پیش‌گفته، دو دیدگاه عمده و متفاوت را در مورد آینده افغانستان (بعد از خروج کامل نیروهای نظامی شوروی) ارائه کردند: دیدگاه اول بر این نکته تأکید می‌کرد که مدت کوتاهی پس از خروج کامل نیروهای شوروی، حکومت خلقی، ساقط خواهد شد و حکومت جدیدی در این کشور توسط مجاهدین برپا می‌شود، و بدین ترتیب بحران داخلی افغانستان به پایان خواهد رسید. گروه‌های جهادی نیز به دلیل اعتقادی که به این دیدگاه داشتند، نسبت به پیروزی‌های قریب‌الوقوع خود بسیار خوش‌بین بودند و زمانبندی مشخصی را برای سقوط شهرهای افغانستان به عمل می‌آوردند. دیدگاه دوم متکی بر این نظریه بود که

۱. توافق مزبور، عملاً بر هماهنگی میان دوا بر قدرت در فضای حاکم بر مذاکرات زنو دلالت دارد، م.ک:

Raiz M.Khan, *Uniting the Afghan Knot, Negotiating Soviet With drawal*, (Durham and London: Duke University Press, 1992).



ارتش خلقی در قالب ده سال همکاری نزدیک با ارتش شوروی، برخوردار از آموزشهای مختلف و تجهیزات نظامی بیشتر بوده و چون شهرهای مهم و مناطق حساس و استراتژیک را در اختیار دارد، قادر به حفاظت از دولت کابل می‌باشد. خروج ارتش شوروی نیز به صورت تدریجی بوده و مناطق تخلیه شده را به ارتش رژیم واگذار می‌نماید و توانایی‌های آن را در زمینه کنترل مناطق حساس می‌آزماید و کمبودهای آن را برطرف می‌نماید. در کنار ارتش، سازمان جاسوسی افغانستان (خاد) نیز که در اثر سازماندهی و همکاری‌های نزدیک با ک.گ.ب. تقویت شده است، همه امکانات و توانایی‌های خود را در حفظ رژیم به کار خواهد گرفت. با توجه به این شرایط پیش‌بینی نمی‌شد که دولت کابل در آینده نزدیک سقوط کند، بلکه این انتظار وجود دارد که تا مدتی غیرقابل پیش‌بینی براریکه قدرت باقی بماند.<sup>۱</sup>

### تأکید بر ضرورت شکل‌گیری دولت اسلامی در افغانستان

تأکید فراوان ادبیات دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بر ضرورت تحقق دولتی مسلح به آرمانهای اسلامی، از دیگر اولویتهای اساسی است که همواره از سوی رهبران این کشور در رابطه با افغانستان مطرح شده است، دولتی اسلامی براساس توسعه وحدت میان گروههای مبارز، عدم دخالت قدرتهای جهانی، مراجعه به آرای عمومی، هماهنگی و همکاری بیشتر بین کشورهای همسایه افغانستان بویژه ایران و پاکستان<sup>۲</sup> تأکید فراوان بر این نکته که مسئله «حمایت از آرمان اسلامی افغانستان» بخشی از وظیفه اسلامی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، وظیفه‌ای مبنی بر حمایت از نهضتها و جنبشهای آزادیبخش تلقی شده که در ابراز حساسیت نسبت به سرنوشت کشور افغانستان، تجسم و تبلوری خاص یافته است.<sup>۳</sup>

مخالفت با هرگونه طرح یا مذاکره‌ای که منجر به قدرت رسیدن افرادی در افغانستان شود که مورد حمایت قدرتهای خارجی بوده و از پشتیبانی قاطبه اقدار مسلمان کشور، محروم می‌باشند. نمونه بارز این شیوه برخورد ایران، مخالفت این کشور با به قدرت رسیدن مجدد «ظاهرشاه در افغانستان می‌باشد.

1. Abbas Maleki, «The Afghan Situation Since the Last Seminar», *The Iranian Journal of International Affairs*, Vol.I, No.4 (Winter 89-90), p.531.

2. *Ibid.*, pp.533-534.

3. *Ibid.*





### ب) حذف‌های زمانی «خروج نیروهای اشغالگر» تا سقوط رژیم کابل

قبل از پرداختن به شاخصهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این مقطع زمانی، ضروری است به چند نکته اشاره شود: اولاً خروج نیروهای شوروی به معنای پایان یافتن حدود ده سال جنگ و ویرانی در افغانستان بود، جنگی که نطمت و خسارات فراوانی را متوجه منابع انسانی، توان اقتصادی روستاها و شهرها، مناطق استراتژیک اطراف شهرهای اصلی و پایگاههای نظامی در اطراف راههای ارتباطی این کشور کرد و بدین ترتیب موجبات فقر عمومی، نابودی ۶۰۰۰ روستا، خالی از سکنه شدن ۱۲۰۰۰ روستا، از میان رفتن حدود یک میلیون و پانصد هزار انسان و به همین میزان معلول و در نهایت، وارد آمدن ۶۰ میلیارد دلار خسارت به اقتصاد این کشور بلادیده را فراهم آورد.<sup>۱</sup> متعاقب این مشکلات، حدود ۳ میلیون افغانی نیز به ایران و پاکستان پناهنده شدند که همین امر نیز تبعات فراوان فرهنگی و اجتماعی خاصی را برای این مهاجران پدید آورد.<sup>۲</sup>

در کنار آثار منفی پیش گفته، جنگ داخلی افغانستان در زمان اشغال نظامی این کشور توسط نیروهای شوروی، آثار مثبتی نیز به ارمغان آورده که مسلماً در فرآیند سامان‌پذیری سیاسی این جامعه نقش مهمی را ایفا خواهد کرد:

۱. مردم مسلمان افغانستان توانستند پایداری و استقلال کشوری کوچک و محروم از بسیاری عوامل مادی قدرت را در برابر ابرقدرتی چون شوروی به اثبات رسانند. مقاومتی مبتنی بر سرمایه‌گذاری عظیم مردم محروم آن کشور و متکی بر توانمندی‌های خودجوش آنان که در مقایسه با تجربه کشورهای دیگر در زمینه «مقاومت در برابر اشغال نظامی»، بسیار گرانمایه‌تر می‌باشد.<sup>۳</sup>

۱. کیهان، ۷۵/۵/۱۵.

۲. برای آگاهی بیشتر از تبعات فرهنگی - اجتماعی اشغال این کشور توسط شوروی و آشنایی با کار و سازهای کرملین برای تأثیرگذاری بر ساختارهای فرهنگی جامعه افغانستان و علاوه بر آن، جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد عوارض «تبعیدزدگی» فرهنگ افغانستان در کشوری چون پاکستان، م.ک:

Oliver Roy; The Mujahedin and the Preservation of Afghan Culture: in *Afghanistan and the Soviet Union*. Ed, by Milan Hauner (Westview Press, 199), pp.40-47.

۳. اهمیت بلاتردید مقاومت مردم افغانستان در برابر موج عظیم اشغال نیروهای نظامی شوروی، باعث شده که برخی از تحلیلگران غربی نیز زبان و تمجید و تحسین آن بگشایند و براساس معیارهای مقطعی مورد توجه



۲. حضور فعال روحانیت مذهبی در صحنه سیاسی جامعه افغانستان: در رابطه با بازگشت روحانیت اسلام به صحنه سیاسی بحران افغانستان، ذکر چند نکته ضروری است: اولاً از زمان ظاهرشاه که سیاستهای مربوط به طرد روحانیت از صحنه سیاسی کشور، تدوین و به مورد اجرا درآمد و مقطع زمانی اشغال نظامی افغانستان، فرصتی منحصر به فرد را برای حضور دوباره علمای مذهبی در متن مدیریت بحران در این جامعه، فراهم آورد، ثانیاً، پس از کودتای مارکسیستی و اشغال افغانستان، ورود علما به صحنه مبارزات سیاسی افغانستان، به منزله تحولی بزرگ در ساختار سیاسی این کشور تلقی می‌شد، چرا که حضور نافذ روحانیت اسلام و اشاعه فرهنگ اسلام به عنوان متغیری فراتر از پیوندهای سطحی قومی و قبیله‌ای، بهترین کارساز برای ایجاد ائتلاف و اتحاد میان گروههای مختلف و اقوام پراکنده افغانستان و علاوه بر آن؛ مشروعیت علمای مذهبی نه همچون خانها که بر پایه رسم و سنت، بلکه مشروعیتی بلامنازع بود که بر پایه اسلام قرار داشت. این قبیل پیامدها باعث شد که حضور علمای اسلام در صحنه مبارزات گروههای جهادی افغانستان، به عنوان «ظهور نخبگان جدید سیاسی» در این جامعه تلقی شود.<sup>۱</sup> به هر حال، حضور علمای اسلامی و همگام با آن، پیدایش احزاب اسلامی به عنوان تشکلهای سیاسی منتسب به اسلام، به اعتراف تحلیلگران مسائل افغانستان «پدیده‌ای تازه» بود که نمی‌توان در ادبیات مربوط به جامعه افغانستان از آن غافل ماند. در حقیقت این پدیده نوظهور موجبات تسریع در فرایند سیاسی شدن جامعه افغانستان را فراهم آورد.<sup>۲</sup>

در پایان این مبحث می‌توان گفت که برخلاف برخی دیدگاههای عمدتاً سوسیالیستی که وقوع جنگ داخلی افغانستان، از آوریل ۱۹۸۷ را، اصالتاً پیامد مقابله گروههای اجتماعی با برنامه‌های فرمیستی ناسیونالیستی صادره از سوی نهادهای حکومتی دانسته و توسل به

فرهنگ غرب، مقاومت مردم این کشور را با جریان مقاومت در کشورهایی چون فنلاند و یوگسلاوی در برابر سلطه نظام سوسیالیستی، مقایسه نمایند. م. ک:

Anthony Hyman, «Role of Superpowers in Afghanistan», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.1, No.4 (1989-90) p.608.

۱. اولیویه روا. «نخبگان سیاسی جدید در افغانستان»، ترجمه ابوالحسن سررقد مقدم. در مجموعه مقالات افغانستان، جنگ و سیاست (مشهد: آستان قدس رضوی ۱۳۷۲) صص ۴۴-۴۳.
۲. اونیور روا، «افغانستان، الگوهای مردم‌شناختی و آرام‌سازی»، همان، صص ۴۴-۴۳.



«پرچم اسلام» را امری ظاهری و سطحی می‌پندارند<sup>۱</sup>، می‌توان اذعان کرد که عوامل اصلی بروز بحران افغانستان بیش از همه متأثر از مهجور گذاشتن راهبردهای اسلامی و بی‌توجهی دولتهای گوناگون این کشور به خواست مذهبی جامعه بوده است. گرچه فضای مذهبی حاکم بر افکار عمومی جامعه افغانستان از ظرایف و دقایق خاصی برخوردار است که در مسیر مطالعه در جامعه‌شناسی سیاسی - مذهبی آن، نباید مورد غفلت قرار گیرد.

در کنار عوامل مثبت و منفی مذکور، خروج نیروی اشغالگر شوروی پیامدهای خاصی را نیز متوجه افغانستان و گروههای جهادی ساخت: اولاً خروج نیروی نظامی مسکو، شأن و مرتبه بحران افغانستان به عنوان «مسئله‌ای تعریف شده در فضای روابط شرق - غرب» را به سطح بحرانی با اوصاف منطقه‌ای کاهش داد و متعاقب آن، توجه و حساسیتهای افکار عمومی و مجامع بین‌المللی نسبت به این مسئله حساس، تا حد زیادی تنزل یافت.<sup>۲</sup> ثانیاً برخلاف پیش‌بینی‌های انجام شده در مورد سقوط قطعی رژیم کابل (بعداً خروج نیروهای شوروی)، دولت نجیب به دلیل مساعدتهای فراوان دولت شوروی سابق<sup>۳</sup> و به کمک ترفندهای خاصی که از سوی این دولت اعمال می‌شد<sup>۴</sup>، کماکان براریکهٔ اقتدار و اعمال نظر بر افغانستان، باقی ماند و مسلماً همین مسئله می‌توانست تأثیرات فراوانی را بر اراده و روحیه گروههای جهادی متوجه سازد. ثالثاً عملکرد ضعیف «دولت موقت افغانستان»<sup>۵</sup> یعنی

1. Raja Anwar, *The Tragedy of Afghanistan: A first Hand Account*, Translated from urdu by Khalid Hasan (London: Verso, 1988).

2. Maleki, *op.cit.*

3. Cate Curtis, ed. *Afghanistan, the Terrible Decade, 1978-88*. (New York: The American Foundation for Resistance International, 1988), p.44.

۴. در مورد ترفندهای دولت نجیب در زمینه تقویت مبانی مشروعیت دولت کابل و ایجاد اختلاف میان صفوف مجاهدین، می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

پیشنهاد تشکیل لویه جرگه، اعطای خودمختاری به برخی از فرماندهان محلی، طرح ایجاد یک کنفرانس بین‌المللی برای حمایت از راه‌حل سیاسی مسئله افغانستان، پیشنهاد تشکیل یک شورای مشورتی با حضور رهبران مجاهدین. لازم به ذکر است که شکست نیروهای جهادی در اولین تهاجم نظامی به مواضع دولت کابل که بعداً خروج نیروهای نظامی کرملین انجام گرفت و در پی اشغال قدرت به داخل افغانستان بود، ضربات محکمی را بر آرمانها و انگیزه‌های وحدت‌بخش گروههای جهادی وارد ساخت و همین امر که موجبات تفرقه و ضعف اراده در میان مجاهدین را موجب شد، باعث بروز اختلافات میان گروههای جهادی گردید که مسلماً این نکته نیز به سود دولت نجیب تمام می‌شد.

5. AIG = Afghan Interim Government



مهمترین تکیه‌گاه نیروهای مقاومت، در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اداری موجب شده است که وضعیت افغانستان در این شرایط زمانی، به بن‌بست برسد. از جمله مهمترین عواملی که باعث شکل‌گیری این وضعیت شده بود، عبارت‌اند از اینکه از یک جهت نهضت مقاومت از رهبری سیاسی و نظامی واحد و مؤثری برخوردار نبود، و از سوی دیگر؛ تفرقه و جناح‌گرایی موجب تحلیل رفتن توان جنگی لازم برای سرکوب نیروهای رژیم کابل شده بود. البته به طور کلی می‌توان گفت که دلیل اصلی بروز تفرقه در میان صفوف مجاهدین این بود که دولت موقت افغانستان تا آن زمان نتوانسته بود به حد کافی پایگاه و نفوذ اجتماعی خود را گسترش دهد تا از حمایت اکثریت افغانها برخوردار شود.<sup>1</sup>

رابعاً در این مقطع زمانی، در سیاستهای کشورهای درگیر در مسئله افغانستان یا دیگر کشورهای ذی‌نفع، تغییر و تحولاتی بروز کرد: دولت آمریکا به گونه‌ای آشکار سیاستهای خاصی را در این شرایط تعقیب می‌نماید، برقراری تماسهای رسمی با ظاهرشاه، از نشانه‌های این تحول محسوب می‌شد. می‌توان استنباط کرد که در این مقطع زمانی دولت آمریکا موافق و حامی پیروزی صددرصد مجاهدین افغانی نمی‌باشد، به عبارت دیگر؛ آمریکا همانند شوروی، به هیچ عنوان موافق سقوط نهایی دولت کابل نبوده و در واقع هر دو دولت در زمینه جلوگیری از پیروزی گروههای جهادی و شکل‌گیری حکومتی اسلامی در افغانستان، هم‌رأی و عقیده بودند. به همین دلیل مهم هر دو ابرقدرت از بروز اختلاف در صفوف مجاهدین استقبال می‌کردند. آمریکا سعی داشت که پیروزی مجاهدین به نام «اسلام» ثبت نگردد، بلکه عمدتاً کمکهای مختلف این کشور و متحدانش به عنوان عامل سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده در حرکت مجاهدین محسوب شود. در سیاست پاکستان نیز نسبت به افغانستان تغییراتی به چشم می‌خورد؛ به این صورت که در این مقطع زمانی، در کنار جناح حاکم خانم بوتو (نخست‌وزیر وقت پاکستان)، گروههای طرفدار خط‌مشی ضیاء‌الحق (که قبلاً بشدت از راه‌حلهای نظامی در مورد پایان بخشیدن به بحران افغانستان حمایت می‌کردند) نیز به سوی راه‌حلهای سیاسی در مورد حل بحران افغانستان گرایش نشان می‌دادند و بر «راه‌حل فراگیر» بجای حمایت از

1. Ziem, *op.cit.*, pp.363-364.



«گروه‌های خاص» تأکید داشتند. هند و چین نیز در کنار سازمانهایی چون جنبش عقدم تعهد، بر یک «راه‌حل سیاسی و فراگیر» تأکید داشتند.<sup>۱</sup>

مطالب پیش‌گفته بیانگر این است که در مقطع زمانی مورد بحث، بویژه قبل از سقوط دولت کابل و پیروزی گروه‌های جهادی، پیچیدگی‌های خاصی گریبانگیر فضای حاکم بر مسائل مربوط به بحران افغانستان شده است. در این شرایط جمهوری اسلامی ایران در راستای مواضع و دیپلماسی گذشته خود بویژه تأکید بر «اصل راه‌حل سیاسی» به‌عنوان یگانه طریق تحقق صلح و ثبات در این کشور، می‌کوشد که به بهترین نحو از ابزارهای سیاسی موجود بهره‌برداری نماید. الگوی رفتاری ایران در این مقطع از بحث، در سه محور کلی قابل تفکیک می‌باشد:

#### ۱. بهبود مناسبات ایران با اتحاد شوروی

خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان، بر کشورهای همسایه آن اعم از پاکستان و کشورهای ساحلی اقیانوس هند و خلیج فارس، تأثیرات مختلفی داشت. خروج مذکور باعث ایجاد نوعی خوش‌بینی در پاکستان شد و تصور افزایش تهدید شوروی از طرف افغانستان را از بین برد. در حالی که این امر، در مورد ایران، به‌عنوان یک «پیش‌شرط» در توسعه روابط با شوروی مطرح شده بود. بنابراین، به‌دنبال خروج نیروهای شوروی از افغانستان، توافقنامه‌های بسیاری میان دو کشور در زمینه همکاری‌های اقتصادی و صنعتی به امضا رسید.<sup>۲</sup> به نظر برخی تحلیلگران، همگام با بهبود روابط ایران و شوروی، از سال ۱۹۸۹ مسکو

۱. م. ک:

Maleki, *op.cit.*, pp.532-533.

Ziem, *op.cit.*, pp.366-372.

۲. م. ک:

ناصر نفی عامری، استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، ص ۴۰.

Rizvi, *op.cit.*, p.573.

لازم به تذکر است که بهبود روابط ایران و شوروی با پیام امام راحل (ره) به گورباچف مرحله جدیدی را آغاز کرد و این روند با سفر آقای رفسنجانی به مسکو و سفر وزیر امور خارجه شوروی به تهران، توسعه بیشتری یافت.



و تهران حداقل در خصوص پنج جنبه اصلی از بحران افغانستان، به توافق رسیدند: - موافقت هر دو دولت با شرکت حزب دموکراتیک خلق در دولت فراگیر (آینده) افغانستان، مشروط به آنکه نجیب و برخی از رهبران بلندپایه کابل در آن دولت نقشی به عهده نداشته باشند.

- هر دو دولت، دولت موقت مستقر در پشاور را که شامل هفت جناح از مجاهدین می‌باشد، به رسمیت نمی‌شناسند و اعلام می‌دارند که «دولت مزبور، نماینده اهداف مردم افغانستان نمی‌باشد».

- ایران ظاهراً از این نقطه‌نظر دولت شوروی که «انجام گفتگوهای بین‌المللی باید پیش از تشکیل دولت فراگیر کابل صورت پذیرد» حمایت می‌کند. این به معنای انجام گفتگو میان مجاهدین و رژیم نجیب می‌باشد.

- ایران همچنین از مواضع شوروی مبنی بر برگزاری کنفرانس بین‌المللی افغانستان (در صورتی که دولت آمریکا در آن شرکت نکند) و نیز با انجام آتش‌بس میان مجاهدین و رژیم کابل حمایت به عمل می‌آورد.

- ایران همچون شوروی و رژیم کابل، با «مداخله خارجی‌ان در امور داخلی افغانستان» بشدت مخالف است. این عبارت کلمه رمزی می‌باشد که منظور از آن توجه به نقش آمریکا، پاکستان و عربستان در حمایت از دولت موقت (مستقر در پشاور) در برابر رژیم کابل است.<sup>۱</sup>

## ۲. تهران - اسلام‌آباد، تفاهم بیشتر همراه با علائمی از تنش

چنانکه اشاره شد و همگام با خروج نیروهای نظامی مسکو از افغانستان که با وقوع تحولاتی در مواضع برخی کشورهای منطقه‌ای و ذی‌نفع، بویژه پاکستان، در رابطه با چگونگی حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران جاری در سرزمین افغان، همراه بود، گرایش رهبران اسلام‌آباد به سوی «راه‌حله‌های جامع سیاسی» و دوری گزیدن از طرق نظامی، در رابطه با جنگ داخلی افغانستان، موجب شد که عملاً فضای همکاری میان تهران و اسلام‌آباد، به‌عنوان دو قدرت

1. Mashahid Hussain, «Afghanistan and the Neighbouring Countries», *Iranian Journal of Int. Affairs*, Vol.I, No.4 (Winter 89-90), p.542.



منطقه‌ای بسیار نافذ در حوادث افغانستان، تقویت شود. بویژه آنکه تحت تأثیر توافقه‌های انجام شده میان ایران و شوروی، جمهوری اسلامی ایران به «حلقه اصلی» میان اسلام‌آباد و مسکو تبدیل شده بود<sup>۱</sup> و مسلماً این نکته نیز بر روابط تفاهم‌آمیز میان دو کشور (ایران و پاکستان) تأثیر فراوانی داشت.

اما در کنار مطالب پیش‌گفته، برخی اختلاف‌نظرهای موجود میان ایران و پاکستان نیز به چشم می‌خورد که می‌توانست حکایت از وجود تنش‌های خاص در روابط فی‌مابین دو کشور داشته باشد. اولاً مواضع دو کشور نسبت به شیوه برخورد با دیپلماسی شوروی در مورد بحران افغانستان، از هماهنگی کاملی برخوردار نبود. به کلام دیگر؛ پاکستان در زمینه مسائل افغانستان، می‌کوشید که سیاست خود را با آمریکا تطبیق نماید و بر همین اساس به نوعی انعطاف‌ناپذیری در برابر مسکو تمایل داشت، در حالی که جمهوری اسلامی ایران حمایت از بهبود روابط با مسکو را برای حل مسائل افغانستان مفید می‌دانست.<sup>۲</sup> همین‌گرایش اسلام‌آباد به سوی آمریکا و موجب می‌شد که ایران با هر نوع رژیم‌ی در افغانستان که به پاکستان وابستگی داشته باشد، مخالفت نماید.<sup>۳</sup>

فضای حاکم بر مسائل منطقه و بین‌المللی که در ارتباط با بحران جاری در افغانستان، به چشم می‌خورد، جمهوری اسلامی ایران را متوجه این نکته مهم ساخت که در مقطع زمانی مورد بحث، عامل «زمان» بشدت بر علیه منافع و اهداف گروه‌های جهادی و در واقع بر علیه ملت افغانستان و آینده این کشور می‌باشد و هرگونه سهل‌انگاری در زمینه ایجاد فضای لازم برای ایجاد تفاهم‌های اساسی میان رهبران مجاهدین از یک سو و از سوی دیگر؛ هرگونه کوتاهی در زمینه تحریک افکار عمومی و بین‌المللی نسبت به شرایط بسیار حساس و حیاتی که در داخل و اطراف بحران افغانستان جریان دارد، می‌تواند نتایج غیرقابل جبرانی را در رابطه با آینده افغانستان و متعاقب آن در رابطه با مسائل امنیتی در سطح منطقه، به بار آورد. به همین دلیل، جمهوری اسلامی ایران در کنار فعال ساختن روابط دیپلماتیک خود با کشورهای ذی‌نفع در مسائل افغانستان، بویژه شوروی و پاکستان، در صدد برآمدن از طریق ایجاد تریبونی

1. Ziem, *op.cit.*, pp.370-371.

2. Hussain, *op.cit.*, p.544.

3. Ziem, *op.cit.*, p.37.



بین‌المللی در تهران، تحت عنوان «دومین همایش بین‌المللی افغانستان» قدم اساسی دیگر را نیز در این فضای خاص بردارد.

### ۳. برگزاری دومین همایش بین‌المللی افغانستان

با توجه به حساسیت و اهمیت مسئله افغانستان و با عنایت به درخواست رهبران و مجاهدین این کشور در بیانیه اولین همایش افغانستان (بند دهم) جمهوری اسلامی ایران اقدام به برگزاری دومین همایش افغانستان (۱۰-۱۲ مهر / ۱۳۶۸-۲-۴ اکتبر ۱۹۸۹) کرد. همایش مزبور با جمع‌آوری حدود هزار نفر از کارشناسان و متخصصان مسائل افغانستان از کشورهای مختلف، راهگشای طرح آخرین تغییرات و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای پیرامون افغانستان، محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

روند تضعیف روزافزون رژیم شوروی در نهایت به فروپاشی این امپراتوری منجر شد. رژیم کابل از رهگذر مساعدتهای فراوانی که در طول حیات چندساله خود از مسکو دریافت کرده بود، تا چند ماه بعد از فروپاشی شوروی نیز توانست وام آورد. اما همگام با تقلیل حجم مساعدتهای مذکور، عده‌ای از نظامیان و نیروهای طرفدار دولت، بویژه نظامیان سمت شمال افغانستان به رهبری ژنرال دوستم به مجاهدین پیوستند و همین امر توازن نیروهای نظامی را به سود مجاهدین تغییر داد و در نهایت پیشرفتهای نظامی مجاهدین در جریان عملیاتی که بر علیه نیروهای دولتی انجام می‌گرفت، منجر به سقوط نهایی دولت کابل در آوریل ۱۹۹۲ شد. سقوط رژیم نجیب به عنوان خاتمه حاکمیت کمونیسم بر افغانستان و آغاز حکومت گروههای جهادی بر این کشور بود.<sup>۲</sup>

۱. مسلماً تشکیل چنین گردهمایی می‌تواند سهم فراوانی در معرفی چهره حقیقی مسائل جاری در افغانستان و سهم و نقش کشورهای منطقه‌ای و دیگر کشورهای ذی‌نفع در روند این بحران، داشته باشد. علاوه بر آن، نشستهای فرعی همایش مزبور موجبات نزدیکی بیشتر گروههای جهادی و رهبران آنان از یک سو، و از سوی دیگر آشنایی بیشتر نهضتهای آزادیبخش با یکدیگر را فراهم می‌آورد.

۲. سقوط رژیم کابل، صرف‌نظر از ابعاد دیگر، در نظر برخی از تحلیلگران مسائل افغانستان به عنوان «بحران در مدن دولت» یا «بحران در فرایند دولت‌سازی» مورد توجه قرار گرفته است. بر همین اساس مطرح شده است که پیروزی جنبش مقاومت، فراتر از آنکه به عنوان پایان دوران حیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا دولت نجیب محسوب شود، به منزله «فروپاشی نهایی مدل دولت» در این کشور، قلمداد شده است، مدلی که





ج) از «تشکیل دولت مجاهدین» تا «سقوط کابل توسط طالبان»

سقوط رژیم نجیب (آوریل سال ۱۹۹۲) منجر به تغییر جدی معادله نیروهای سیاسی افغانستان گردید. در زمان حکومت وی، هدف واحد (مبارزه با حکومت کابل) باعث متحد شدن تمام نیروهای مخالف گشته بود. اما بعد از سقوط نجیب، مبارزه قدرت بین گروه‌های سیاسی و شبه نظامیان نماینده منافع طبقات ثروتمند بزرگترین دستجات قومی کشور یعنی پشتونها، تاجیکها، ازبکها، خصری‌ها و ترکمنها آغاز گردید. تشدید تضادهای قومی - ملی به رقابت دیرینه بزرگترین قبایل پشتون افغانستان جنوبی (دورانی و گیل‌زایی) و همچنین رهبران سنتی مسلمانان سنی، شیعه و اسماعیلیه افزوده گردید.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر؛ خروج نیروهای اشغالگر شوروی و متعاقب آن سقوط دولت کابل، عملاً مجاهدین را از دو مسئله یعنی «دشمن واحد» و «علت بقا» غافل ساخت و همین امر باعث رواج دوباره «سنت‌های جاری در جامعه افغانستان» در میان گروه‌های سیاسی جدید شد و عملاً رهبران مجاهدین در پی الگوهای سنتی قدرت، که عمدتاً در قوم‌گرایی و وابستگی‌های قبیله‌ای تجلی یافته بود، برآمدند. بحران مزبور یعنی گسترش موج جدیدی از تفرقه و اختلاف در میان گروه‌های مجاهدین، از اولین روزهای سقوط دولت کابل (با در حقیقت از زمانی که علائم فروپاشی نجیب آشکار شد) گریبانگر رهبران این گروه‌ها شد و بدین ترتیب فضای اصلی این قسمت از بحث تحقیق حاضر، دائماً دستخوش این متغیر نسبتاً جدید می‌باشد.

رتال جامع علوم انسانی

عبدالرحمن خان به کمک امپراتوری بریتانیا، از حدود یک قرن پیش، شروع به تأسیس آن کرد، مدلی که بر اراده افغانستان توسط نجبگان پشتون تأکید داشت و در مقاطع زمانی بعد نیز به مثابه دولتی «حافظ» و «حائل» در قالب منافع رقابتی قدرتهای بزرگ در جنوب و مرکز آسیا، رفتار می‌کرد. م.ک:

Anders Fange. «Afghanistan after April 92: A Struggle for State and Ethnicity», *Central Asian Survey*, Vol.14, No.1, 1995, p.18.

در همین رابطه اذعان شده است که چالش پیش روی مردم افغانستان در قرن ۲۱، پاسخ به این سؤال که: چه کسی یا کدام حزب یا گروه بر جامعه حکم می‌راند؟، نخواهد بود، بلکه مسئله اصلی این است که آیا می‌توان صورکهنه دولتمداری را ترک کرد و ساختار جدید و بانسب منصفانه‌تر دولتمداری قومی را برگزید... م.ک:

سخنرانی خانم بیاجنتینی در «همایش افغانستان و امنیت منطقه‌ای» (۱۰ تا ۱۲ تیرماه ۱۳۷۵)، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز (ویژه بحرانهای منطقه‌ای)، سال پنجم، شماره ۱۵ (پاییز ۱۳۷۵)، صص ۲۷۶-۲۷۵.

۱. یوری گانکوفسکی، «طالبان: نیروی جدید»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره سوم، شماره ۱۷ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۱۴۳.



توافقه‌های اجلاس پیشاور، مبنای شکل‌گیری دولت مجاهدین: پس از تصرف کابل توسط گروه‌های مجاهدین، رهبران مجاهدین از مناطق مختلف راهی کابل شدند و در اندک‌زمانی، دولت اسلامی به زعامت مجددی و براساس توافقه‌های انجام شده در اجلاس پیشاور، تشکیل شد. لازم به تذکر است که چندی قبل از این تاریخ، در پیشاور پاکستان توافقنامه‌ای میان رهبران مجاهدین تنظیم شده بود که به موجب آن ریاست دولت موقت افغانستان برای مدت دو ماه به «صبغت‌ا... مجددی» (رهبر حزب نجات ملی افغانستان) واگذار می‌شد و بعد از وی، دولت دیگری برای مدت چهارماه به رهبری «برهان‌الدین ربانی» (رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان) به قدرت می‌رسید و در این مدت مقدمات لازم برای انتخاب دولت بعدی، فراهم می‌شد. اما از همان ابتدای به قدرت رسیدن مجددی، شکاف موجود میان گروه‌های جهادی، بویژه میان حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار و صبغت‌ا... مجددی گسترش بیشتری یافت و منجر به مخالفت‌های دائمی حکمتیار با دولت دو ماهه مجددی شد. بعد از آن نیز اختلافات میان حکمتیار و ربانی، محور اصلی تنش جاری در میان گروه‌های جهادی و رهبران آنان گردید و این تنش به دلیل انتخاب ربانی به عنوان دومین رئیس‌جمهور افغانستان (به مدت دو سال) به وسیله شورای حل و عقد (مجلسی که اکثریت احزاب و گروه‌های سیاسی افغانستان در آن شرکت داشتند)، بشدت بالا گرفت. صرف‌نظر از علل ظاهری شروع این درگیری‌ها، باید توجه داشت که این خصومت‌ها که به منزله شکست قطعی توافق پیشاور تلقی می‌شد<sup>۱</sup>، با قوت و ضعف تا پایان دوره دوساله حاکمیت ربانی یعنی تا زمستان سال ۱۳۷۳ ادامه یافت. تداوم این قبیل جنگ‌های داخلی که لطمات و خسارات فراوانی را نیز برای جامعهٔ بلازدهٔ افغانستان به همراه داشت، از یک‌سو، و از سوی دیگر ظهور گروه جدیدی که بعدها به نام «طالبان» معروف شد، عملاً باعث شد که ربانی بعد از پایان دورهٔ نانونی حاکمیت خود، از واگذاری قدرت سرباز زند و مسلماً این مسئله به پیچیدگی مسائل داخلی افغانستان و تداوم جنگ داخلی میان مجاهدین کمک کرد.

مهمترین محورهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این مقطع حدوداً دو

1. Bakhsh Rais, *op.cit.*, p.911.



سال، در قالب ذیل قابل تقسیم‌بندی می‌باشد:

- حمایت از دولت مجددی و تأکید بر ضرورت احترام به توافق پیشاور در مورد انتقال قدرت به دولت بعدی؛

- حمایت از دولت ربانی به عنوان دومین رئیس‌جمهور قانونی افغانستان<sup>۱</sup>؛

- اعلام آمادگی کامل برای ارسال کمکهای انساندوستانه در جهت رفع مشکلات و

نیازمندی‌های جامعه جنگ‌زده افغانستان؛

- تأکید بر ضرورت بازسازی اقتصادی کشور افغانستان و اعلان آمادگی برای مساعدت

و مشارکت در این رابطه؛

- تأکید فراوان بر ضرورت پایان اختلافات و درگیری‌های نظامی میان گروه‌های

مجاهدین.

دولتمردان ایران از تمامی ابزارهای دیپلماتیک موجود چون رایزنی با دیگر کشورهای ذی‌نفع و دخیل در مسائل افغانستان و بهره‌گیری از تریبونهای بین‌المللی،... در جهت برقراری آتش‌بس و صلح در افغانستان استفاده می‌کردند، اما در نهایت نه تنها این کوششها منجر به راه‌حلی قطعی برای پایان بخشیدن به بحران داخلی افغانستان نگردید، بلکه پیدایش «طالبان» عملاً صحنه افغانستان را به سوی بحران عمیق‌تری کشاند، بحرانی که حتی توافق نهایی حکمتیار و ربانی در خرداد سال ۱۳۷۵، یعنی ۱۸ ماه بعد از پیدایش طالبان و ۳ ماه قبل از سقوط کابل توسط آنان، نیز نتوانست از شدت آن بکاهد.

## کلام پایانی

صرفنظر از مباحث نظری و بنیادی که در زمینه تعریف و تبیین «بحران»، دسته‌بندی انواع بحران، تصمیم‌گیری در بحران، بررسی غایات، اهداف و مقاصد بحران،... ارائه شده است، در قالب ابتدایی‌ترین تقسیم‌بندی که برای هر بحران از لحاظ «متغیرهای ساختاری» می‌توان پیشنهاد نمود، بحران افغانستان، گرچه در نگاه اول یک «بحران داخلی» می‌باشد و اما

۱. لازم به تذکر است که در اجلاس شورای حل و عقد که منجر به انتخاب ربانی به عنوان ریاست جمهوری این کشور شد، سفیر ایران نیز در کنار دیگر سفرا و دیپلماتهای کشورهای دیگر حضور داشت.



به دلیل تأثیرگذاری آثار آن در سطح منطقه، یک «بحران منطقه‌ای» نیز می‌باشد، و چون توجه سازمان ملل و قدرتهای بزرگ را در مقاطع زمانی خاص معطوف به خود ساخته است، به عنوان یک «بحران بین‌المللی» نیز محسوب شده است.<sup>۱</sup>

خصیصه «چندجانبه بودن» بحران افغانستان، که آن را از سطح داخلی تا بین‌المللی قابل نقد و تحلیل ساخته است، عملاً صحنه بحران را به عرصه برخورد سیاستها و ملاحظات گوناگون دولتهای منطقه‌ای و دیگر دولتهای ذی‌نفع در این بحران، تبدیل ساخته است، به همین دلیل بحران افغانستان به عنوان یکی از بحرانهای عمده منطقه‌ای نزدیک به مرزهای جمهوری اسلامی ایران، مورد عنایت خاص رهبران این کشور قرار دارد. این توجه ویژه در قالب محورهای ذیل قابل شناسایی می‌باشد:

اولاً، در منظر جمهوری اسلامی ایران، سیاست و حکومت در افغانستان از تأثیری حیاتی بر منافع ملی کشور برخوردار است، به گونه‌ای که هر نوع تحول و نوسان در جامعه این کشور، سطحی از تأثیر را بر منافع و امنیت ملی ایران همراه خواهد داشت. ثانیاً جایگاه خاص بحران افغانستان در مجموعه سیاستهای کلان<sup>۲</sup> کشور، باعث شده که ایفای «نقش مدیریت و کنترل بحران» شالوده‌الگوی رفتاری جمهوری اسلامی ایران را در ارتباط با بحران مذکور، دربرگیرد. اما آنچه که ایران را در ایفای نقش مذکور به عنوان یک «نقش ملی»<sup>۳</sup> از دیگر کشورهای دخیل در حوادث افغانستان مستثنی می‌نماید، گرایش «منطقه‌گرایی» آن به عنوان یگانه طریق تعیین‌کننده فرجام نهایی بحران مزبور می‌باشد. به عبارت دیگر؛ رویه جمهوری اسلامی ایران در برخورد با بحران جاری در افغانستان، از ابتدای شکل‌گیری تا حال، بر این نکته محوری تأکید داشته است که تنها از طریق تکیه بر مشارکت و همکاری با دولتهای منطقه‌ای ذی‌نفع در بحران مزبور و جلوگیری از اعمال سیاستهای نفوذگذار دولتهای خارج از سیستم منطقه‌ای، می‌توان شرایط لازم را برای بازگشت صلح و آرامش به سرزمین افغانستان و تسریع در «روند نهادسازی» در این جامعه، فراهم آورد.

۱. ن. ک.: سیدرسول موسوی، «نقش منطقه‌گرایی در مدیریت بحرانهای منطقه‌ای»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۵ (پاییز ۱۳۷۵)، صص ۵۵-۵۳.

2. High Politics

3. National



ثالثاً نقش ملی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با بحران افغانستان، بر چند اصل

محوری اتکا دارد:

- توجه به ظرایف جغرافیا - پایه: مرز مشترک و طولانی میان دو کشور ایران و افغانستان، یکی از اولین محورهایی است که توجه رهبران جمهوری اسلامی ایران را به بحران این کشور معطوف می‌نماید. این خط مرزی که حدود ۶۰۰ کیلومتر طول دارد و در کنار دو استان مهم کشور یعنی خراسان و سیستان و بلوچستان امتداد یافته، علاوه بر بُعد ژئوپلیتیکی، به دلیل ابعاد خاص «شکل‌شناسی» (توپوگرافی)، از اهمیت ژئواستراتژیکی فزاینده‌ای نیز برخوردار است. البته نباید از نظر دور داشت که با توجه به گرایشهای جاری در سطح آسیای مرکزی در ارتباط با توسعه فعالیتهای اقتصادی منطقه‌ای و تقویت سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، و با عنایت به موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد افغانستان در حوزه سرزمینی سازمان مذکور<sup>۱</sup>، خط مرزی مزبور از قابلیت ویژه ژئواکونومیکی نیز برای ایران برخوردار است.

- توجه به آرمانهای ایدئولوژیک: در نظر دولتمردان جمهوری اسلامی ایران حاکمیت تاریخی آرمانهای اسلامی در جامعه افغانستان، در کنار خصیصه «وحدت‌آفرینی» در صحنه بافت اجتماعی بسیار پیچیده این کشور، عملاً سرزمین افغانستان را به عنوان بخش لایتجزایی از جامعه جهانی اسلام تعریف و تعیین کرده است. براساس این نگرش خاستگاه بنیادی نقش ملی ایران در ارتباط با بحران افغانستان، در کنار حوزه‌های دیگر، در محتوایی مکتبی شکل گرفته است.

- توجه به قرابت فرهنگی: پیوندهای عمیق فرهنگی میان دو کشور ایران و افغانستان، بویژه در بُعد «اشتراک در زبان فارسی»، باعث شده که ورای فراز و فرودهای تاریخی در روابط دو کشور و مرزهای سیاسی حائل، شرایط مناسبی برای اعمال تدبیر در روند حوادث افغانستان، برای جمهوری اسلامی ایران فراهم شود. به همین دلیل گروهها و رهبران جهادی فارسی زبان گرایش بیشتری را نسبت به آرمانهای ایران بروز می‌دهند.

۱. در ادبیات مربوط به اگو و حوزه سرزمینی آن، از افغانستان به عنوان «پلی ارتباط‌دهنده» در صحنه تجارت جمهوری‌های آسیای مرکزی و پاکستان یاد شده است؛ م.ک.



نباید از نظر دور داشت که جمهوری اسلامی ایران در مسیر تحقق نقش ملی خود در ارتباط با بحران افغانستان، با چالشها و معضلاتی مواجه می‌باشد که برخی از آن به اهداف ملی دولتهای منطقه‌ای ذی‌نفوذ در بحران مزبور، بویژه پاکستان و عربستان، مربوط می‌شود و برخی دیگر، از پیچیدگی‌های خاص جامعه افغانستان نشأت می‌گیرد.

در ارتباط با قسمت اول بحث یعنی چالشهای ناشی از سیاست خارجی قدرتهای منطقه‌ای، اولین نگاه به سوی پاکستان معطوف خواهد شد. چنانکه اشاره شد، پاکستان و ایران همواره دو قدرت ذی‌نفوذ درجه اول در جریان حوادث افغانستان محسوب شده‌اند، بویژه بعد از پایان اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی و به تعبیری «رهایی سرزمین افغان از الزامات ناشی از قدرتهای جهانی»، تهران و اسلام‌آباد در زمینه «حل و فصل سیاسی مابعد جنگ»<sup>۱</sup> در جامعه افغانستان، به عنوان دو بازیگر منطقه‌ای قدرتمند، نقش فراوانی را ایفا کردند.<sup>۲</sup> اما در کنار دیگر عوامل بحران‌زا در روابط فی‌مابین ایران و پاکستان، که بعضاً مورد اشاره قرار گرفت، نقش فراوان و در واقع بنیادی اسلام‌آباد در زمینه پیدایش، تجهیز و توسعه فعالیت گروه طالبان<sup>۳</sup>، که در نهایت به سقوط کابل و تسلط طالبان بر بخش اعظمی از خاک افغانستان منجر شد، به مهمترین عامل بروز تنش و سردی در مناسبات متقابل دو کشور تبدیل شده است. صرف‌نظر از انگیزه‌ها و اهداف اقتصادی پاکستان در مورد حمایت از گروه مزبور<sup>۴</sup>، به نظر می‌رسد که اسلام‌آباد در پی شکل‌گیری دولتی «تحت‌الحمايه» در کابل می‌باشد که زمینه‌ساز حصول دولت این کشور به تمامی آرمانهای منطقه‌ای خود، بویژه تضعیف سطح نفوذ جمهوری اسلامی ایران در حوادث داخلی افغانستان باشد. از سوی دیگر، حمایت‌های فراوانی دولت عربستان از گروه طالبان که در جهت ایجاد زمینه‌های لازم برای «نهادینه ساختن آرمان وهابیت»<sup>۵</sup> در صحنه سیاسی افغانستان و مهار نفوذ ایران در این کشور

1. Post war political Settlement

2. Bakhsh Rais, *op.cit.*, p.905.

۳. م. ک.:

Zalmay Khalilzad, «Afghanistan in 1995, Civil War and a Mini- Great Game», *Asian Survey*, Vol. XXXVI, No.2 (Febx), p.193.

- Hyman, *op.cit.*, p.290.

4. Dietl, *op.cit.*, pp.139-140.

5. Hyman, *op.cit.*, p.291.



(افغانستان)<sup>۱</sup>، هدفگیری شده است، عملاً اسلام‌آباد و ریاض را در حول «سیاست مشترک حمایت از طالبان» به هم نزدیک ساخته است. در خوشبینانه‌ترین صورت، تسلط الگوی ایدئولوژیک طالبان بر جامعه افغانستان، همواره زمینه‌های بحرانهای امنیتی در نقاط مرزی کشور را فراهم خواهد آورد، از قبیل درگیری میان وهابیت حاکم با گروه‌های شیعی افغانستان که به راحتی قابل گسترش به نقاط مرزی کشور نیز می‌باشد. از جهت دیگر، تحقق الگوی فکری مزبور باعث تقویت گروه «سپاه صحابه» در پاکستان خواهد شد و بدین ترتیب حلقه ضدامنیتی ایران در مناطق یاد شده گسترش خواهد یافت.

با توجه به علقه‌های پیونددهنده میان منافع پاکستان و عربستان با منافع منطقه‌ای آمریکا، نمی‌توان از نگرش خاص دولت آمریکا نسبت به جایگاه جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه و بویژه در رابطه با مسائل افغانستان غافل ماند، بویژه اینکه در میان دلایل و احتجاجاتی که در زمینه علاقه‌مندی مجدد آمریکا به مسائل افغانستان و بویژه حمایت این کشور از تحركات طالبان، ارائه شده «وحشت از توسعه بنیادگرایی»<sup>۲</sup> و «مقابله با موفقیت‌های دیپلماتیک ایران در رابطه با افغانستان»<sup>۳</sup> به عنوان دو دلیل محوری مورد توجه قرار گرفته‌است.

بعده دیگر از چالش‌هایی که در ارتباط با بحران افغانستان در مقابل دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، مربوط به بافت پیچیده جامعه این کشور می‌شود. افغانستان در قلب آسیا و در محل تلاقی شریان‌های حیاتی آن و در حوزه جغرافیایی ارتباط و اتصال شرق، غرب و مرکز آسیا واقع شده است. اهمیت استراتژیکی و مواصلاتی افغانستان موجب شده که این کشور به جامعه‌ای کثیرالملل تبدیل شود. به عبارت دیگر؛ در میان کشورهایی که برخوردار از اقوام و فرهنگ‌های گوناگون می‌باشند، این کشور نمونه بارز و خاصی قلمداد شود. وجود بیش از ۲۰۰ قومیت و ۳۰ زبان همراه با مسائل دیگری چون فرسودگی ساختار

1. Khalilzad, *op.cit.*, p.194.

2. Anwar- ul- Haq Ahady, «The Decline of the Pashtuns in Afghanistan», *Asian Survey*, Vol.XXXV, No.7 (July 1995), p.627.

۳. م. ک: سخنرانی خانم وانگ هونگ در همایش «افغانستان و امنیت منطقه‌ای» (۱۰ تا ۱۲ تیر ۷۵)، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۵ (بایز ۱۳۷۵)، ص ۲۸۱.



اجتماعی و اقتصادی، پیوندهای مذهبی گوناگون، عدم تمرکز در قدرت مرکزی که باعث نفوذ اقوام کوچک‌نشین و ایلات در ساختار قدرت شده است، شیوع مهاجرت‌های گوناگون که بعضاً در مقیاس وسیع در زمان جنگ داخلی رخ داده است و عملاً نوعی تحرک و تغییر در مناسبات اجتماعی و قومی را موجب شده، پا گرفتن منازعاتی میان حامیان مناسبات سنتی و طرفداران ترویج آرمانهای نوگرا، ... عملاً جامعه افغانستان را درگیر بحران «فقدان انسجام ملی» یا «چسبندگی اجتماعی» ساخته است. چنین فضایی از ارتباطات مکانیکی، باعث شده که در مقاطع گوناگون بحران جاری در افغانستان، همواره این جامعه از مصائبی چون «بحران اعتماد میان گروه‌های جهادی»، «اهمیت فزاینده نخبگان (رهبران گروه‌های جهادی) نسبت به نهادهای اجتماعی»، «تقدم منافع قومی بر مصالح ملی»، «رفتار سیاسی مبتنی بر خشونت»، «ایجاد دربارهای کوچک در حوزه اقتدار هر یک از گروه‌های جهادی» آزرده‌خاطر باشد. این سطح از آسیب‌پذیری اجتماعی زمانی بیشتر خطرآفرین می‌شود که مسئله پیوستگی نژادی، قومی و مذهبی اقلیتهای جامعه با اقلیتهای موجود در کشورهای همسایه مورد توجه قرار گیرد. چهره دیگر این نابسامانی مربوط به سوءاستفاده کشورهای منطقه‌ای و دیگر قدرتهای ذی‌نفع می‌باشد. به عبارت واضح‌تر؛ شرایط اجتماعی مزبور همواره بهترین زمینه برای سرازیر شدن حمایت‌های گوناگون و بعضاً متعارض از اقوام و گروه‌های متفاوت، از سوی منابع خارجی متفاوت و در جهت تحقق اهداف متنوع و در برخی مواقع متعارض و متضاد به‌وسیله گروه‌های مزبور می‌باشد.

جمهوری اسلامی ایران با توجه به میزان آسیب‌پذیری ظریف موجود در بافت اجتماعی جامعه افغانستان و ویژگی سیال بودن الزامات موجود در آن، از ابتدای برخورد با بحران جاری در این کشور، الگوی رفتاری خود را متکی به اصولی مشخص و در عین حال قابل انعطاف با تحولات بشدت متنوع و مواج در افغانستان ساخته است که در ذیل به برخی از اصول مزبور اشاره می‌شود: حفظ تمامیت ارضی افغانستان، برقراری صلح و ثبات در این کشور، ضرورت برگزاری و تداوم مذاکرات بین‌الافغانی به عنوان انتخاب اصلح، لزوم آتش‌بس به عنوان اولین ضرورت پایان جنگ، ضرورت فراگیر بودن حاکمیت در افغانستان، حمایت از کمک و مساعدت همسایگان برای تسریع در اعاده صلح و آرامش، ضرورت تداوم تلاش‌های





سازمان ملل، ضرورت مشارکت مستقیم مردم افغانستان در تعیین سرنوشت خود،...<sup>۱</sup> و اینکه وجود افغانستان پایدار و مرفه، در منتهای تمایل امنیت ملی ایران قرار دارد.<sup>۲</sup>

البته باید توجه داشت که ارائه مطالب پیش‌گفته به هیچ عنوان به معنای حمایت کامل از الگوی برخورد ایران با جوانب مختلف بحران افغانستان و پالایش کامل آن از هر نوع کاستی و نقص نمی‌باشد، با عنایت نظر به این نکته اساسی که افغانستان از جایگاهی ویژه در چارچوب ملاحظات مربوط به امنیت ملی کشور برخوردار است و با توجه به اینکه قرار داشتن مسائل و تحولات افغانستان در حوزه مذکور، راه را به سوی شناخت، تحلیل و پیش‌بینی بسیاری از ظرایف موجود در این میان، مسدود می‌نماید و یا حداقل در خوش‌بینانه‌ترین صورت، ضریب «نسبی بودن» هر نوع تدقیق و موشکافی را بشدت افزایش می‌دهد.

در نهایت باید به این مطلب پرداخت که ظهور طالبان در صحنه حوادث داخلی افغانستان، جبهه جدیدی از تهدیدات امنیتی را در برابر جمهوری اسلامی ایران گشوده است، و در عین حال، این گروه توانسته است که با کسب جایگاهی نسبتاً برتر در معادلات سیاسی افغانستان و زنه‌ای قابل تأمل در استراتژی صلح این کشور به حساب آید. علی‌رغم فرضیات گوناگونی که در پیرامون طالبان و آینده افغانستان وجود دارد و بر «انتقالی بودن حکومت طالبان»، «حذف نهایی آن» و در نهایت «تعدیل ناگزیر در مواضع طالبان» تأکید می‌نماید، نباید فراموش کرد که حل و فصل کامل و جامع بحران افغانستان در گرو توافق میان گروه‌های افغانی، توافق کشورهای منطقه و تا حدودی سایر بازیگران بین‌المللی خواهد بود و مسلماً در این میان جمهوری اسلامی ایران از نقش و جایگاهی محوری برخوردار می‌باشد.

۱. برگرفته از سخنرانی آقای بروجردی معاون وقت آسیا و اقیانوسیه وزارت امور خارجه در همایش «افغانستان و امنیت منطقه‌ای» (۱۰ تا ۱۲ تیرماه ۱۳۷۵)، م.ک: فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، شماره ۱۵، ص ۲۸۸.

۲. برگرفته از مقاله آقای دکتر خرازی نماینده وقت ایران در سازمان ملل که در رابطه با دیپلماسی ایران در مورد حوادث افغانستان در واشنگتن پست در تاریخ ۱۹۹۶/۱۱/۴ منتشر شد. م.ک: روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۵/۸/۱۷، ص ۱۲.





شپوهنځي ښوونځي ښوونځي  
پرتال جامع علوم انساني